

ما تقدم من ذنبي - ولما كره مقربين برسماء اول منظر می باشند
 که مباحی حقیقی حاجتی بطلبید و ملائکه آمین کنند - و خداوند شش بر بخشید ،
 مادماً - این ماه رمضان چنان مایه است که در عهده ابر آن
 یماه القدر است - و من ذكره انشاء الله ،

چون نخستین روز رمضان می آید بادی از هر گهای بهشت بزم
 عرش می دزد - و حوران سیم اندام سیاه چشم از شاشت
 آن باد فرست انگیز میگویند که خداوند ما را از بندگان روزه دار
 شهر عطا کن که ما بیدار ایشان سرد شویم و آنان از ما محظوظ
 شوند - لقوله هم - فاذا كان اول يوم من رمضان هبت ريح تحت
 العرش - الحديث -

صابعاً - درین ماه مبارک کتابهای آسمانی نازل شده - چنانچه
 اول رمضان صحت ابراهیم عم - و ۶ ششم رمضان نوریت بر موسی
 عم - و ۱۳ سیزدهم رمضان انجیل بر عیسی عم نازل شده - و فرقان
 مجید در ۲۴ بیست و چهارم رمضان بر فلک اول دفعه نازل شده -
 و بعد از آن پنجاه پنجاه بر حضرت رسالت پناه صلوات نازل گردیده - پس
 کدام شهر ازین شهر بهتر تواند شد - قندبر - و نیز این ماه ماه
 صبر نامزد شده - زیرا که صبر نیز حبس است از منظر است - لهما فی
 الکشاف - و قبل الصبر الصوم لانه حبس من المفطرات ولذا
 قبل لشهر رمضان شهر الصبر - ۵۱ ،

نامنا - خداوند کریم روزه را شب مقرر نکرده و بروز مقرر کرده -
 سبب آن این است - که اسماک شب میناد اکثر اهل دیار است -

و فاتر شب را امری باکی نمیکند - لها فی الهدایه - و اختص بالنهار لما
 تاونا ولانه لما نعدر الوصال كان تعین النهار اولی لیکون علی
 خلاف العادۃ - و نیز این ماه رمضان را خداوند کریم دو بهر فرموده
 شب برای قیام - و روز برای صیام - كما قال امام الغزالی

باید دانست که در هر صوم رمضان و در هر قیام شبهای آن
 مزید ثواب از روزا دشبهای ماههای دیگر است - صوم رمضان
 امانت خداوندی است - و ما این بار امانت را اولاً قبول کرده ایم -
 پس همچون امانت را ادا باید کرد - لقوله عم - ان الصوم امانة
 فلیحط احدکم بآمانته

ثامناً - خداوند کریم وقت خاص رمضان را از برای صوم
 بر تمامی بندگان خویش معین فرموده - سببش آنکه اجتماع جمیع
 مسلمانان بر شئی واحد باشد - و یکی امانت دیگری نماید - و یکی
 به ملاحظه بگیرد بخور سندی و شاشت مشارک هر یک شود -
 و اطفال خورد حال با آیام ایشان روزه دار باشند - و عوام
 ایشان به ملاحظه خواص بر خود تکلیف صوم گو ارا کنند - و ماه رمضان ماه
 مواسات است - که روزه داری روزه داری را غمخواری کند - لقوله عم -
 من اطرو صائماً كان له مغفرة لذنوبه - روزه رمضان بعد فتح مکه
 فرض گردیده - و هنگام فرضیت ام تانی و فاطمه الزهرا رض بخدمت
 حضرت رسالت مآب صلوات الله علیهم حاضر بودند

و روزه بر سه قسم است صوم عموم - و صوم مخصوص - و صوم
 مخصوص المنصوص - صوم عوام مؤمنین کف بطن و باطن فرج است

از نضای شهوت - و صوم خصوص کف سائر جوارح است از آنام -
 و صوم خصوص النصوص صوم القلاب است بکف عما سوی الله عز و جل و
 اسماک است از جمیع افکار دینیه و دنیویه - و افطار آنان ذکر و فکر است
 باید دانست که شب صوم چنان نباید خورد که روز با سنا در کشد -
 و قوت شیطانیه و شهوانیه را افزون سازد - و مفاد صوم آنست
 که انسان با نهماک قوت نفسانیه از تغایع بملاء اعلیٰ نموده با مقربان
 بارگاه الهی و ملائکه مقربین سبحانی همخبرین شود - و اگر بصورتی آن صورت
 صورت نهد در رکات و سادس شیطانیه افتادنی است - و اکثر عمل اهل
 روزگار است که در شبهای ماه رمضان آن چنان تکلیف باطنیه با پی
 میکنند که در غیر ماه رمضان بان برنماید نمی باشند - آنهم باعث فساد
 مفاد صوم است - چه اصل صوم الخوا و کسر الهوا لتقوی النفس
 علی التقوی است - اعی خالی است شستن شکم و شکستن هوا تا قوی شود
 نفس بر پرهیزگاری - همین است صوم - و این صوم از خوردن پناد
 و جلا و کوفه و قورما و نان عربی و کباب شامی و مرغ و تنجین عامل
 نمی شود - حقیقت و کیفیت همین است صوم و همین است سر صوم ،
 از خوردنیات شرعی صوم خصوصاً صوم رمضان این چند چیز
 است - ابتدا و انتهای صوم از ردیبت بمال رمضان و شوال -
 و نیت از شب - و اگر نتواند بصبح کند - و اسماک از
 دخول ششی لامادر جوت عمرا بذر صوم - و اسماک از جماع
 به فیوبت حشفه - و اسماک از استننا و پرهیز از نفس بملاء الفم
 همراً و تاخیر سمور و امجبل فطر - اللهم ارزقني هذا بعنايتک یا کریم ،

در نوجو چهل و هشتم

در بیان روزه نافلة

روزه اولین ۱۰ - ده روز محرم الحرام خصوصا روز عاشورا بهترین میام نافلة است - و عاشورا آن روز است که در آن موسی عم از فرعون نکات یافت - رومی علیه السلام علیه و سلم فی صوم یوم عاشورا - ان سبب مشروعه بنه نجات موسی و قومه من فرعون فی هذا الیوم - الحدیث - در اول اسلام روزه آن ۱۰ ده روز فرض بوده - که از رمضان منسوخ شد - فی الدر المنثور - صوم عاشورا مع التاسع - ۱۰ - و فی العالمگیری - المسنون ان یصوم عاشورا مع التاسع کذا فی فتح القدیر - و بکرة صوم عاشورا مفرد کذا فی محیط السرخسی - ظاهر اختلاف است در فضیلت هر ذم العجی و عرفة رمضان - و مختار آنست که روزای عشره ذی العجی افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی - و شبهای عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در آن - قدیر - و روزه هر روز عشره ذی العجی مساوی است بروزه یکساله - و قیام هر شب از شبهای آن برابر است بقیام شب عرفه - لقوله من - ما من ایام احب الی الله ان یعبده فیها من عشر ذی العجی بعدل صیام کل یوم فیها بصیام منة و قیام کل لیلۃ منها بقیام لیلۃ القدر

و ست شوال ۶ شعبان روزه است بعد عید - مستحب است

و ترا و ترا - این ۶ شش روزه نیز بمناسبت روزه رمضان است
در ثواب - که منائم با این سه شوال حکم منائم الدهر قمری پیدا کند
لنول عم - من صام رمضان فاتبعه سنأ من شوال كان كصائم الدهر
كَلِمَةً - الحديث - ولما في الدهر المنحمار - و نذوب تفريق صوم السنة
من شوال و يستحب السنة منفردة كل اسبوع يوما - كنه في الظهيرية

• روزه عرفه •

آن روزه برای آن بهترین ناکله است که منشا به می شود منائم
باین روزه با حجاج تا سخن رحمت مثل آنان گردد - و خداوندش تیرمان
جماعه حجاج بیامزد - احادیث کثیره در خصوص این صوم مروی است

• روزه ایام بیض •

آدم هم بر برکت همین صیام ایام بیض از بلا اسواد نجات یافت -
از آدم تا اول اسلام این روزه فرض بود - و بر مشرد عیت
و انقیات این روزه بر این کثیره است - و آن روزه ۱۳ - سیزدهم
و ۱۴ - چهاردهم و ۱۵ - پانزدهم هر ماه قمری است - فی العمانگیری -
و يستحب صوم ایام البیض الثالث عشر والرابع عشر والخامس
مشرکذالی فتاوی قاصیضان - ۱۱ - و ما سواى این روزه عشره اول
ذی الحجه نیز سنون است - و اول شعبان و اول رجب
و ۱۷ - هفدهم رجب و کل ماه شعبان و کل ماه رجب بهترین
روزهای صوم ناکله است - و در اول هر ماه شنبه و یکشنبه و

دوشنبه و در آخر هر ماه سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه بهترین روزهای روزه است - و صوم یوم جمعه بهترین صوم است - گو منفرداً هم باشد - ولیکن مستحب آن است که روزه نفل - فرداً داشته شود - فی الدر المنثور - و یوم الجمعة ولو منفرداً - و قوله هم - لا بصوم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم قبله او یصوم بعده - الحدیث - فی فتاوی السراجیه - یستحب ان یصوم قبل یوم عاشورا یوماً او بعده مخالفةً لاهل الكتاب - اه - و فی العالم کبری و صوم یوم الجمعة با نفرا ده مستحب عند العامة کالائین و الخمیس کذا فی بحر الرائق و یستحب صوم یوم الخمیس و الجمعة و السبت من کل شهر الی آخر لقول المرفوعات من الصیام انواع اولها صوم المحرم و الثانی صوم رجب و الثالث صوم شعبان - اه -

و صوم کرده صوم یوم الشک و صوم وصال و صوم ایام نوروز و صوم عیدین و صوم ایام تشریق است - زنان سوای فرض بدون اجازت شوهران خود - اگر حاضر باشند - روزه ناقله ندارند - و تعجیل در افطار ضروری است - و افطار از خرما بهتر است - که در آن برکت است - و اگر نیافته شود - تا از آب که ظاهر است - ننو که عمر - اذا انظر احدکم فلیفطر علی تمر فانه بركة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور - الحدیث - و صوم شبیه و کتیره کرده است - که عید شکر کین در آن روز است - من ام سلمة رضی عنهما - ان رسول الله صلعم اکثر ما کان یصوم من الايام یوم

السبت و بوم الاحد و كان يقول انهما يوما عيد المشركين و انا
 اريد ان اخالفهم - اه - صوم دوشنبه نيز ۷۰ مرتبه روزه است که
 روز ولادت رسالت مآب عالم و روز اول نزول وحی است بران
 منخر موجودات عم - مداومت روزه دوشنبه و پنجشنبه موجب خردبرکت
 است - و روزه برای مسافر بصورت خیار است - و برای حامله و شیرده که خوف خود
 و ولد کند و مریض که خوف زیادتى مرض کند رخصت روزه شکستن است
 و زن حائضه و نفساً را روزه شکستن ضرور - و لیکن قضا کردن لازم
 روزه از اکل و شرب و جماع بغنیبوت حشفه و قی بپیری
 دهن و هرا نچه از خارج باطن داخل شود میشکند - و اگر به قصد باشد
 کفار لازم می آید به ۶۰ شصت روزه - و گنهگار خواهد شد
 که تعظیم شمار الله نکرد - و تعمیل حکم خدا و رسول نه نمود - کما
 صرحوا فی کتب الفقه - و شیخ فانی که مخالفت از روزه میدارد
 و حاجز از روزه است می تواند افطار بکند - و برای هر روزه فقیران
 صائم را خواهد خوراند بلا تعداد - و هر که بماه رمضان فوت کرد
 در و صوم رمضان باقی ماند اولیایش را برای هر روزه باقی می
 سکینی را خوراندن باید - یا خود روزه داشتن - لقوله عم - من
 مات و علیه صوم صام منه و لیه - ایضاً قال عم - فلبطعم مکان کل
 یوم مسکینا - الحدیث - و لیکن جمیع روزه داران اهل توفیق را
 مستحب است که روزه داران غربا را هر روز رمضان امانت اکل
 و شرب کند - لقوله عم - من افطر صائماً او جهز غازیاً فله مثل
 اجرة - الحدیث

پرتو چهل و نهم

در بیان اعتکاف

اعتکاف بمعنی بازداشتن خود را و بر چیزی مقیم بودن و روی آوردن است در صراح - چنانچه فلان کُتِفَ علی فرج الحرام - کذا فی القاموس - و در شرح عبارت است از تأخیر و مکث روزه دار در مسجد - و شرطاً سنت موكده است در عشره اخیر رمضان - لها فی العالمگیری - سنة موكدة و هو فی العشر الاخير من رمضان - و در قرآن غیر موكده است - لها فی الدر المنختار - و موكدة فی عشرة الاخير من رمضان و مستحب فی غیره من الازمنة - و اکثرت اعتکاف ۳ شبانه روز است - و اقل آن یک شبانه روز - و اعتکاف نافله یکجا است هم می تواند شد - و در اعتکاف نافله ضرورت صوم نیست - و معتکف را بدون حاجت ضروری انسانی چون بول و براز و غسل احتلام خروج از مسجد درست نیست - و اگر بنا ضرورت انسانی از مسجد یکجا است هر بدر خواهد شد اعتکاف فاسد خواهد گردید - لها فی فتاوی الشراعیه - لا ینخرج المعتکف الا لبول او غایب - ۱ - و لها فی الدر المنختار - کبول او غایب و فصل لو احقلم - و لها فی الهدایه - و لو خرج من المسجد ساعهً بغير عذر فسد اعتکافه - و لها فی القاضینحان - اذا خرج لبول او غایب لا یمکث فی منزله بعد الفراغ من الطهور - و لیکن برای نماز جمع بقدر ضرورت خروج جائز است - لها فی القاضینحان - لا ینخرج المعتکف من المسجد الا لحاجة لازمة شرعیة كالجمعة -

و خور و نوش و نوم مستکف در سجده جائز است و گفتگویی نیکو نیز - لها
 فی التامه یمنان - بیحاج للمعتکف الاکل و الشرب فی معتکفه هكذا
 فی الهدایة - ولها فی فتاوی السراجیه - لا بأس باکل و شرب و
 تحدیث بما لا اثم فیہ - او - ولها فی تنویر الابصار - یکره صمت و
 تکلم الا بخیر - ولها فی العالمگیری - فمنها الصمت الذی یعتدده
 عبادة فانه یکره - ولها فی الیه ابر - ولا یتکلم الا بخیر و یکره له الصمت
 انما را بحر سجده خانه خود در کدامی جای دیگر اعتکاف جائز نیست -
 و اگر در خانه اش مستحبه نباشد جای نماز خود را مستحبه کند و آنچه
 اعتکاف کند - و بلا ضرورت خاص از انجام پذیر نشود - لها فی العالمگیری
 والمرأة یعتکف فی مسجد بیئها اذا اعتکفت فی مسجد بیئها فتک
 البقعة فی حقها کمسجد الجماعة فی حق الرجل لا تخرج منه
 الا لحاجة الانسان - او - ولها فی الدر المنثور - و یکره فی المسجد
 ولا یصح فی غیر موقم صلواتها من بیئها کما اذا لم یکن فیہ مسجد
 ولا یخرج من بیئها اذا اعتکف فیہ - او - ولیکن زمان را بدون
 اجازت شوهران شان اعتکاف جائز نیست - لها فی فتاوی السراجیه
 لا ینبغی ان یعتکف بغیر اذن الزوج - اعتکاف سنتی است
 چون سنت مشرعه بانماز مکتوبه - والله اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاهم

در بیان صلوة تراویح

ماه رمضان ماهی است مبارک و شب و روز آن بر آس بر گزیده

حضرت بنارس و تعالی است - و محامدت رمضان در بیان صوم
گذشت - بالجمعا مقصود از رمضان التمام بالمالک شری است -
از آن است که شارع روزائش را بر دوازده مقرر فرموده - و شبهایش را
برای نماز و ذکر و فکر و طاعت و تنزیه اللسان با عتکاف ساخته - و در
او ان حضرت سه در انس و جان نماز شبهای رمضان گاهی در سجده
می شد و اکثر در بیتهای نخوت الفرض - و آن نماز شب رمضان را
تراویح نامند - و تراویح بمعنی راحت گرفتن است - اعنی بعد دو رکعت
چیزی راحت می گرفتند - چنانچه اهل کعبه بعد دو ترویج طواف بیت الله
می کردند - و دو رکعت طواف بیت می خوانند - اهل مدینه مطهره چون
ازین فیض دور دست شدند بعوض همین دو رکعت طواف شانزده
رکعت دیگر بر خود و برای تراویح افزودند - اهل مدینه منوره اول
شب تراویح می خوانند - و آخر شب شانزده رکعت بجز نقصان -
فاما در اول اسلام تراویح بر ۲۰ بیست رکعت منحصر نبود - و
بخانه خود خواندن مشروع بود - و در آخر شب برود دو رکعت شب -
ولیکن از وقت حضرت عمر رضی الله عنه اهتمام و انتظام کثیر تراویح
گردیده - چرا که آن وقت خوف فرضیت ماقط شده بود - لما
فی العالمگیری - وهی سنه رسول الله صلعم و قیل هی سنه عمر رض
والاول اصبح - از زمان حضرت عمر رضی الله عنه تراویح ۳۰
نوع منقسم گردیده ،

اولا - ادای تراویح در سجده با جهات - که حین نبی صائم
مفرداً مفرداً بود - لما فی العالمگیری - والصحیح ان اداءها

بالجماعة في المسجد افضل - لها في التماسيحان - لان فيه تكثير الجماعة
 ثانياً - وقت اداي تراويح اول شب مقرر گردیده بعد عشا -
 لها في التماسيحان - وقالوا وقتها ما بين العشاء والوتر - اه - هكذا
 في الهداية - وليكن مستحب ان است که تا ثلث لها يا نصف
 تأخير کرده شود - لها في العالمگبری - والمستحب تاخيرها الى ثلث
 الليل ونصفه - ولها في التماسيحان - و الافضل استيعاب الاكثر
 الليل بالتراويح ،

ثالثاً - ۲۰ بیست رکعت تراويح مقرر فرموده باجماعت - لها
 في العالمگبری وهي خمس قروبعات كل قربة اربع ركعة
 بتسليمتين - اه - هكذا في التماسيحان والدر المختار - وما بين دو تراويح
 اندکی نشستن هم مستحب است - به خوش باشد که بان طاهر
 ادعیه مانوره خوانده شود - و ختم قرآن در تراويح یکبار شنیدن
 سنت است - و بار دوم فضیلت دارد - و بار سوم افضل - لها
 في الدر المختار - والختم مرة منه و مرتين فضيلة و ثلثاً افضل
 تراويح سنت موكده است برای زن و مرد - اگر کسی بدون عذر و
 سبب خاص تراويح نخواند گنہگار خواهد شد لها في التماسيحان -
 وان تركها بغير مذر استخفافاً و تهاوناً يكون مسيئاً - اگر احدى
 در خانه خود منفرد یا باجماعت نماز تراويح خواند نماز تراويح ادا
 خواهد شد - و گنہگار نخواهد شد - و افضل آن است که اثبات بخانه
 خود خواند - و اگر کمال اهل مسجد ترک جماعت مسجد کنند جماعت
 گنہگار خواهد شد - وليکن بترک یک دو کس احدى گنہگار

نخواهد شد - اما اگر بیاعتش شخص ائمه تکبیر جماعت سبب شود و بغیبت
 اذ قلت جماعت او را باید که در سبب رود - چنانچه مولانا می دهنوی
 فرموده - و مختار آن است که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی
 سبب تکبیر جماعت گردد باید که در سبب بگذارد - و اگر اینچنین
 نیست رد است که در خانه بگذارد - هکذا فی الهدایه و مشروحها
 و فی العالمگیری و قاضینخان و الهدی المختار و السراجیه و القدری
 و اکثر

و اگر نماز تراویح فوت شود قضای آن ضرور نیست - لما فی العالمگیری -
 اذا قامت الترایح لا تقضى بجماعة ولا بغيرها وهو الصحيح -
 که افی الهدایه قاضینخان - و تراویح نشسته خواندن هم جائز است
 بلا عذر - امام باشد یا مقتدی - لما فی السراجیه - الترایح
 قاعداً بغير عذر جائز ولو صلحی الامام قاعداً و القوم قائماً جائز -
 ولیکن ثواب قاعده نصف ثواب قائم خواهد بود - لما فی العالمگیری -
 إلا أن ثوابه يكون على النصف من صلوة القائم - اه - اگر امام
 حافظ نباشد می تواند از سوره اطلاق هر رکعت ادا کند - و اولی آنست
 که بیک سوره نصیر ادا کند - تا تکلیفی بعمامه ناصس نشود - و وتر
 در رمضان جماعت درست است - و وتر تابع فرض است - تابع
 تراویح نیست - اگر با امامی فرض خوانده شود و با امامی دیگر تراویح -
 باید که وتر با امام فرض ادا کند - و سواى رمضان وتر و نوافل دیگر
 جماعت درست نیست - هکذا حکم الكتاب والله اعلم
 بالصواب ،

پرتو پنجاه و یکم

در بیان صلوة عیدین

عید از عود است - صاحب صراج گفته عید با کسر هر چه بدر آید
از اندیشه و جز آن - و جشن اهل اسلام - و صاحب قاموس
گفته که عید آن است که هر سال عود کند بفرح و سرور - عید فطر
شکر نعمت انعام میام است - و عید فصحی شکر نعمت انعام حج
است و وقوف عرفات - و نماز عیدین نماز واجب است و در
رکعت با ۶ شش تکبیر و خطبه علی الامح - و در عیدین لحاظ امور
هنگامه ضرور است

اولاً - تکبیر در عید الفطر از شب فطر تا شروع صلوة فطر -
و در عید الفصحی از صبح عرفه تا عصر سیزدهم در راه و پس هر نماز
فرض که به جماعت ادا کرده شود

ثانیاً - صبح عیدین غسل و تزیین و تلبیس فاخره ،

ثالثاً - از یک راه برای نماز عیدین رود و راه دیگر بخانه باز بیاید -
لما فی الذمادی السراجیه - یستحب له ان ینصرف الی بیته من غیر
الطریق الذی اتی به المصلی ،

رابعاً - مستحب آن است که نماز عیدین در میدان گذارد -
سوامی به مکة منظر و بیت المندس ،

خامساً - وقت نماز از مابین طلوع شمس تا زوال ،

صاحباً - در نماز عید الفصحی تعجیل کند برای قربانی - و بعد الفطر
تاخیر کند ،

صاحباً - قربانی که ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله - و مستحب
است که گوشت قربانی تا ۳ سه روز خورد - و قبل نماز عید سوای
اشراق و فصحی دیگر که امی نفل خواندن جائز نیست - و زن عائشه
سوای جای نماز در خانه خود بوده خطبه شنیدن می تواند - و اگر از احدی
نماز عیدین فوت شود قضا کردن ضرور نیست - لما فی العالمگیری -
والامام لو صلاها مع الجماعة وفانت عن بعض الناس لا يقضیها
من فاته خرج الوقت اولم ینخرج - اه - و لما فی الهدایة - من
فاته صلوة العید یتبع الامام ولم يقضیها - اه - و قبل نماز عید الفطر
بیزی خوردن سنون است - چون سه فرما - و در عید الفصحی
بس از نماز خوردن سنون است از گوشت قربانی - لفظول نبینا
عم - لا ینخرج یوم الفطر حتی یطعم ولا یطعم یوم الاضحی حتی
یصلی - اه - و قربانی قبل نماز عید الفصحی قربانی نیست - و مستحب
است که اول گوشت قربانی خورد شود - لما فی العالمگیری - و مستحب
ان یکون اول تناولهم من لحوم الاضاحی اهنی هی ضیافة الله -
والله اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاه و دوم

در بیان صدقة فطر

فطر بالکسر بمعنی آفرینش است - و این سخن با سلامی است -

و نیز یعنی دادن زکوة صلوات الله علیها فی الدار المختارة الفطر لفظ لسانی ،
 صدقه فطر از شعائر الله است - و تعظیم آن ضروری است -
 و از نظره تطهیر صوم و تکمیل آن فی شوق - از فطر و شبیه چیز حاصل
 است قبول صوم - و فلاح خویش - و نجات از استکرات موت
 و عذاب قبر - لها فی فتاوی السراجه - و قالوا فی صدقة الفطر ثلثة
 اشیاء قبول الصوم و الفلاح و النجاة من مکررات الموت
 و عذاب القبر ،

باجمعه صدقه فطر با صوم چون عسمن ردایط است با کتوبات -
 صدقه فطر واجب است بر جمیع مسلمانان احرار غنی که فاضل از
 حوائج مال میسر دارند - لها فی الفتاویجان - صدقة الفطر لا یجب الا علی
 الحر المسلم الغنی - او صدقه فطر واجب است برای ذات
 خویش و برای آنانکه دایم و حوائت و نفقه ایشان بران کس
 واجب باشد پس همین کسی که او سوای ذات خود پس فطره
 آنان هم زاده است - لها فی العالمگیری - و الاصل ان صدقة
 الفطر متعلقه بالولاية و المونة فكل من كان علیه ولاية و مونة
 فانه یجب علیه صدقة الفطر فیه و الا فلا ،

و برای فطره علی خود نیز مستحب است و مستحب است - که در غدا این چنانچه
 از مسکن و دیگر فطره دادن و صدق نیست - یعنی غدا و گندم در جو و انکود
 مشک - یعنی مثنی - که بتوین جهاد نیز مستحب شرعی برای فطره
 است - و لیکن قیمت طلا و نقره نیز نقد مثل روپیه و غیره دادن نیز
 روا است - بلکه افضل آن است که قیمت داده شود و لها فی العالمگیری -

اذما نكس صدقة الفطر من اربعة اشياء من الحنطة والشعير والنور
 والزيت - اذ - والبقا قير - وما سواه من المحبوب لا يجوز الا
 بالقيمة وذكور في الفتاوى ان اداء القيمة افضل من عين المنصوص
 عليه وعليه الفتوى - اذ - ذبشر طخيطه نعت مباح است از گندم
 ذغرا طخيطه مباح است کمان از انگور خشک و در - لهما فی المسألة -
 صدقة الفطر نصف صاع من بزر از زیتون او صاع من تمر از شعبان
 و در خصوص مباح باعتبار وزن مروه اين بار جناب استاذنا ديوانا
 مولوی محمد وجید قدس سره جنین تخمین فرموده - که بوزن روپير مروه
 ديار بانه استاذ - و پير يك آنلا این بانک می شود + صاع چيز، کتم از
 ذبشر آثار طين بانک می شود - و نعت مباح او و نیم آنرا این بانک است
 به چيزی زاید للاحتياط - کما صرح به استاذی المبرور فی کتابه - و يجب
 فطره از فجر يوم النظمی شود - و مستحب آن است که قبل از نماز عظمی
 بر آورده شود - لهما فی الهدایة - والمستحب ان يخرج الخبز الفطرة
 قبل الخروج الى المصلا - آه - بعد از فطره واجب است که فطره هر
 واحد بهر هر واحد از مساکین داده شود - و فطره شخص واحد و مسکین
 یا زیاده بر آن دادن جائز نیست - و چنان دادن فطره محبوب نخواهد شد
 لهما فی العالم گیر می - يجب صدقة فطر كل شخص الى مسکین واحد
 حتی لو فرق علی مسکینين او اکثر لم یجز - و کبره است فرستادن
 فطره بجای دیگر - مگر برای خودی القربای مجتاج که برای ایشان بجای
 دیگر فرستادن نیز روا است - و بهتر آنست که فطره داده شود بجای
 فطره بنده برده باشد - لهما فی السرا میر - يعطى صدقة الفطر حيث

هو بكرة ان يهت الي موضع آخر الا الي ذوي قرابة من ذوي
الحاجة - والله اعلم بالصواب

پرتو پنجاه و سوم

در بیان آنچه در بیان آئینیه

در آئینیه پنجاه و سوم ذبح کردن و قربانی کردن آئینیه - و یوم النحر را
از آن یوم هله ضحیه خوانند - در نماز ذبح آئینیه قربانی کردن فرود -
در قربانی اسراف نیست مگر قدر که خواهد کند - چه سر و کانات
کلیه ذبح قربانی کرده نو گاهی چهار و گاهی زانده بران - در یوم النحر صبح
الوداع سر و کانات عم خود بدست خاص شریف خویش ۶۳
طلب هفت و شش بر ذبح فرموده - و بعد از آن سینه تا علی کرم الله
و بعد از آن اجازت دارد و بعد از آن یک قطعه گوشت بریده آورد
خود سازد فرموده پس اما قربانی بکل و قیمت قربانی نجات کردن جائز
نیست - و قربانی یوم النحر افضل است - لقوله عم - ما عمل
ابن آدم من عمل يوم النحر احب الي الله من احراق الدم -
الحديث - ولما في البرية ايها التضحية فيها افضل من التصدق بشمن

الاضحية

بشهر ذی الحجه است که خداوند تعالی بانه از هر ششم ذبح
خواب بیدار خواهد داد - قربانی بپشکر نعمت حیات خویش است
و در حقیقت به نجات جان است که فی العلم الکبیر من - بل شکر انعمه الجوده
و احیاء له نجات النخل من ثم و وقت از صبح سحره بود است

ربه - وانه قد اخرج من الارض - امره من ان يشرب من ماء زمزم
 دهم وياذبههم واداءهم ذي العجب - وليكن في اول الفجر واول
 آخر اذن - لها في العجوة - الا فضيحة ثلث ايام العاشر والحادي
 عشر والثاني مشراولها افضلها واخرها اذونها - ولها في الغامضان
 افضل ايام التوضيح اليوم الاول واذونها اليوم الاخير الى آخره -
 ووقت قرباني بعد نماز است - واكثر قبل نماز عيد الفصح قرباني كنه جائز
 ليس - واما كسبى خواهد كرهه قرباني محسوب نخواهد شد - لها في
 الدر المنجبار - اول وقتها بعد الصلوة - افضل آن است که در وقت
 قرباني خود ذبح کند - و اگر خود بذبح بخوبی قادر نباشد - استعمانت
 گیرد بذبح از دیگرى - و باید که خود حاضر باشد زن باشد یا مرد - به عمل
 بکوه بخون کردن اولی است - لها في الغامضان - والا فضل للرجل
 اذا اراد التضحية ان تصحى بيده ان قدر فان لم يقدر يفوض الى
 غيره - و في الهداية - و اذا امتعان بغيره ينهى ان يشهدا بنفسه -
 و في العالم كبرى - لان الاولى في القربان ان يتولا بنفسه -
 و اگر وقت ذبح بعد از شکر یا سجده بر آید بعد از ذبح بکند - لها في
 القامضان - و فعل بالولد ما يفعل بالام - گوشت الضحیة تا مشرود
 خوردن مستحسن است - و گوشت را خود خورد و بمسأله را دهد و بقدر
 ثمت فقر اراد اذن هم جائز است - و اگر کثیر العیال باشد تا آنکه
 فقر اراد هد - ولیکن امرت قصاب الزاحیة اذون و پوست بین اضحیه را
 و درمن جائز نیست - و تا اذون جائز است - لها في الهداية - و لا
 يعطى اجزا الجوز من الاضحية - و لها في الزوا المحامد - و لا يعطى
 من قوله من باع جلد الضحیة فلا ضحیة له - و لا یجوز ان یجوز

جانز نیست - ولیکن از خصی درست است - و آن عیب خواه سنا
 باشد باذاتاً - لها فی القاضینجان - بشرط الکامل فلا يجوز الناقص
 سواء كان النقصان من حيث السن او من حيث الذات - اه - و لها
 فی العالمگیری - اما صفتها فهو ان يكون سليماً من العيوب الفاحشة
 اه - و مولانا می محقق فرموده - که هر جانور قربانی باید که نر باشد و جوان
 که چند باشد بر ماده خود - و از ماده قربانی کردن مستحب نیست
 ولیکن قربانی می شود - و افضل آنست که نر باشد - مولانا در تحت
 تفسیر قوله عم - لا تذبحوا الا مسنةً - همین توضیح فرموده - و در باب
 فقه نیز ذبح نر افضل گفته اند

قربانی واجب است بر جمیع حر مسلم مقیم که صاحب نصاب
 باشد از نفس خود و از اولاد مغار خود - لها فی الهدایة - الاضحیة واجبة
 علی کل حر مسلم مقیم موسر فی یوم الاضحیة عن نفسه و عن اولاده
 الصغار - و مشروع است برای قربانی گاو و گاو میش و بز و میش
 و شتر - و ماورای این جانوران از جانوران دیگر قربانی کردن جائز
 نیست - لها فی القاضینجان - الاضحیة يجوز من اربع من الحيوان
 الشاة والمعز والبقرة والابل ذكورها وانثاهم وكذا الجاموس
 اه - و لها فی العالمگیری - اما جنسه فهو ان يكون من الاجناس
 الثلاثة الغنم والابل والبقرة - اه - و ایضا فی - المعز نوع من الغنم
 والجاموس نوع من البقر - و لها فی الهدایة - و الاضحیة من الابل
 والبقرة والغنم - و جانوری که برای قربانی خریده شود یا نبست کرده شود
 برای قربانی تبدیل آن جائز نیست - لها فی القاضینجان - عن ابی یوسف

و من ابی حنیفة رح انها تقر اصبیته بمجود نیتہ - و بز و میش اعنی
 غنم برای ششم و احد است - و گاو و گاو میش دشم برای ۷ - هفت کس
 جوت قربانی کافی است تقر بالله تعالی - و برای زاید از آنچه
 مذکور شد اصحیہ جائز نخواهد شد - لما فی العالمگیری - و اما قدرة فلا
 يجوز الشاة والمعز الا من واحد وان كانت عظيمة صمينة تساوي شاتين
 فما يجوز ان يصحبي لهما ولا يجوز غير واحد ولا بقرة واحدة عن اكثر
 من مبعثة و يجوز ذلك من مبعثة و اقل من ذلك - ا -

جانور اینکه مخصوص قربانی است در آن باید که بز و میش بحال دوم
 یا نهاده باشد - و گاو و گاو میش بحال سوم یا نهاده باشد - و شتر بحال
 ششم یا نهاده باشد - و صاحب هدایه گفته که اگر میش هفت یا نهاده
 باشد نهم قربانی جائز است - ولیکن بز آن است که به عمر زاید مرقوم
 اصحیہ کرده شود - ولیکن بکم از عمر مذکور قربانی جائز نخواهد شد - چه فتنما
 جذغ و ثنی درین محال استعمال کرده اند - و صاحب صراح گفته
 جذغ آنچه پیش از ثنی باشد - و ثنی زن بار دوم زاید است -
 صاحب غنات گفته که جذغ آنرا گویند که بحال دوم یا نهاده باشد -
 و فی العالمگیری - و من المعز ابن السنة و من البقر ابن العنقین
 و من الابل ابن خمس سنین - ا - و ایضاً ذیه - لما فی الهدایه
 الجذم من الضأن ما تمت له ستة اشهر - ا - و فی القاضیان
 و نسی من البقر ما اتى عليه سنيتان و طعن في الثالثة و نسی من
 الغنم و المعز ما تمت له سنة و طعن في الثانية - و فی الدر المنثور -
 و حولین من البقر و الجاموس و حول من الشاة و المعز - ا -

ولما في العالم كبرى - و تقدیر هذه الامنان بما قلنا يمنع النقصان
 و لا يمنع الزيادة - حتى لو صحى باقل من ذلك شيئا لا يجوز
 و لو صحى باكثر من ذلك شيئا يجوز و يكون افضل - و الله
 اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاه و چهارم

دربیان لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از ان رو گویند که در وی از راق و آجال
 و احکام یکسال مقدر می شود - با به جهت آنکه قدر طاعت درین شب
 زیاده می شود - و شرافت شب قدر سوره 'انا انزلنا شاهد حال است -
 و آن شبی است محمود که خداوند کریم بر سماوی دنیا از برای اجابت
 دعوت بندگان خویش نازل می فرماید - و جریان عم بآن شب
 مسهرک باخیل ملائکه مقربین بر زمین می آید - و در خانهای مؤمنین
 تشریف می برد - و با هر مؤمن و مؤمنه مصافحه میکند اگر ایشان
 پاک باشند از نجاسات به ظاهر و باطن - و روح نبینا عم با ارواح
 آنها و خیال ملائکه در خانه همچنان خویش و مؤمنان تشریف فرما
 می شود - و دعای خیر برای ایشان میکند

طبری نقل کرده که در ختان در آن شب سجده کنند خدای را - و
 بر زمین می افتند و باز بجای خود بر مناسبت خود باز برگردند - و هر چه در آن
 شب سجده میکنند بر مسجد حقیقی را جزا و علی - آب های شسته در آن
 شب شیرین می شود - و ارواح مردگان سیر میکنند در خانه فرزند آن

خوبش - و برویت عمل خیر ایشان احوای خیر می فرمایند - و خوش می شوند - و مخالف آن نفرت میکنند - و گریه و زاری بر حال ایشان می سازند - و آن شب تا صبح صادق محفوظ است از آفات دینی و دنیوی - و ای بران کسبک بدان شب با کرامت خود را از ایگان ده - الحمد لله الحمد لله - و در آن شب با کرامت فرقان مجید دفعه دهم دنیا با لوح محفوظ جلوه نرزدل افکنده - و بعد از آن جبرئیل عم بر مدت ۲۳ بیست و سه سال آتیه است آیات آن سبع مثانی را بر سر و رکائات هم بر حسب مقتضای وقت فرد آورده - و بآن شب ثواب یک عمل خیر هزار مانده آن بخشیده می شود - و وجه خفای آن شب و حکمت در آن اینکه بنامش شب محبوب تعظیم جمیع شب ها کرده شود بیداری و عبادت - مولانای دهاوی فرموده - هر که بکمال شب بیدار باشد و برای کشف یزوی بعالم سکوت نشسته باشد او می یابد آن شب را - و حکمت خفای آن شب همین است که مردم بهر وجه بیخ کنند بیداری شب را برای حصول شب قدر - اللهم القاضینان - انما اخفي الله تعالى هذه الليلة ورفع علمها من هذه الامة لتجهدوا في احياء الليالي وتكثروا الطاعة في طلبها - امام ابو حنیفه فرموده - شب قدر در است در میان سال - و صاحب فتوحات فرموده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول و بیشتر در رمضان دیده ام و یافته ام - و به همین طریق ابو حنیفه نیز فرموده - و اغلب علماء بدانند که آن شب در شبهای وتر عشاء اخیر رمضان است - غالباً در ۲۷ بیست و هفتم - چرا که در قرآن مجید ليله القدر ۳۳ بار مذکور گردیده - و عدد حروف ليله القدر ۹ است -

بس اگر ۹ بر ۳ سه ضرب کرده شود ۲۷ بیست و هفت بر می آید - از آن رو
 غالباً شب ۲۷ بیست و هفتم را مقرر فرموده اند - لها فی القاضین خان - رُوی
 عن ابي حنیفة رح قال لیلة القدر فی رمضان فلا یدری آية اللیلة -
 اه - و ایضاً فیہ - اکثر الاقارب علی انها لیلة سبع و عشرين - و سولوی
 دهاوی فرموده - لا یجب ان یكون فی رمضان نعم رمضان مظنة
 خالصة لها - اه ،

• بیت •

ای خواب بر جوئی ز شب قدر نشانی * هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
 هر که شب قدر یابد باید که این دعا بخواند که مسنون است - اللهم
 انک عفوٌ تحب العوافی عني - واللہ اعلم ،

پرتو پنجاه و پنجم

در بیتان حج

حج بمعنی آهنگ کردن است - در صراح و قاموس است الحج
 هو یفتم الحاء و کسرهما القصد الی المعظم - و شرعاً زیارت و طواف ،
 حقیقت حج آنست که اجتماع جماعت عظیم صالحین باشد بآن
 واحد و جای معین که همه شان ذکر حال منعم علیهم بانجا کرده باشند - و
 حج مع مناسک آن هیت تعظیمی است باقیود و حدود - و تنبیه
 نفس است به تنبیه عظیم با بنفای میبود - و حصول کمال اشتیاق
 لکنای باری است - که امید حصول آن نیز بس دور نیست - و حج
 استبازی می بخشد موافق را از منافق - و حج دخول ناس است فی دین الله

افواج - و حج هیئت اجتماعی است که در آن فیما بین برادران دینی تقوی حاصل
 شود - در بلا لحاظ کرم و بیستش معایز یکدیگر کنند - و حج محفلی است رفیع و
 مردحی است سبع که از جوانب و امصار و بلدان و اقطار و
 اماکن و اوطان مردم فراهم شوند - و احلامیان رفعت و شوکت اعلامیه
 و صولت و ثروت اهل دولت مات حقیقه باهم حایزه کنند - و در اطراف
 و اکناف هیبتی و انهماکی بدل کفار واقع شود - و فیما بین برادران
 اسلامی تعلیم و تعلم شعائر الهی نافذ شود

و اصل حقیقت حج هر جائی ممکن است - چه بجائی که اساطین
 مات و منظرین مذہب چون انبیاء عم و طهار و فضلاء و زاهد و عباد بهیست
 اجتماعی بنصرع و رفعت امیدوار خیر از حضرت کریم شوند - غالباً
 آنجا نزول رحمت و برکت و مغفرت از حضور رب العزت و کفار و
 خطیات خواهد شد - ولیکن برای این هیئت اجتماعی قاعی باید فراخ
 و بیدائی باید وسیع که اجتماع خلقت بر آنجا ممکن الوقوع باشد - و طلائق
 بلا تکلیف و نشوش بدان قرار می و رزند و تکلیفی بر نکشند -
 و برای العین صولت اسلامیه و شوکت حقیقه معایزه کنند - و برای این
 اسباب ضروری اجتماع میدان عرفات خوش جائی است پاکیزه و
 مقامی است سوده و محموده و قرین بیت الهی مقبوله منصوصه که عظمت
 تمام بدانجای بعد ما ریزه انبیاء علیهم السلام است - و باین هیئت اجتماعی
 سناجاتیکه بدانجا کرده آید امید مزید قبول آن از حضرت باری است
 میدان عرفات جائی است که سیدنا ابراهیم عم با جریان عم در آنجا برای
 حج شریف آوردند - جریان عم فرمود که این جای شناخته من است -

از آن میدان راه عرفات نامیدند - و عرفات گذرگاه خاص صبا
است که کیفیتی خاص دارد برای قبول عمل - و شرعاً آن هیئت
اجتماعی با آنجا شروع و واجب گردیده - و نیز از نص تمّ افیضوا
من حیث افاض الناس - مستنبط است که آدم ناسی باز رسیده
در عرفات - و صاحب کثافت و بیخاومی کسره به سینه داده همین معنی
تاویل کرده اند - و این آیه فرقانی به ثبوت عظمت عرفات بر تالی است
بین - و نیز نماز میینی است و سبع محدود - و حدوده در بعد آن این است
اعنی از جانب مشرق ۶ شش میل و از جانب مغرب ۱۴
دوازده میل و از جانب شمال ۱۸ هجده میل و از جانب جنوب
۲۳ بیست و چهار میل - پس بدین بهرمانی فراهم آمدن طاقت
کثیر مسکن است - و عرفات قریب تر به بیت الله است که قالیق
از مساجد دیگر است - و به تعظیم آن بر این قاطعه شاهد - و هر که
به بیت الله میرود بشوق لقمای باری همان خداوند کریم می شود -
خداوند کریم همانند اری و ضیافت آن همان بر خود لازم و مستحکم می سازد -
و از طواف بیت الله فیضی است عام - و این هم سبب خاص اجتماع
و قوت عرفات است - و در خبر آمده که هر سال در بطن وادی
عرفات بروز عرفه زاید بر ۶ شش لک مردم مجتمع می شوند - و اگر در نصاب
کم شود خداوند کریم مائیک را بجهت نقصان آن منعین می فرماید - پس
ازین جای کدام جا فاضلتر و بهتر خواهد بود - و اگر این اجتماع بان واحد
مقرر شرعی مقرر نشود اهتمام و احتشام نامسکن - و همین است
و در خاص تقرر ذی السجود

علمای دین عشره ذی الحججه را از عشره ابرهه در همان احسن
 فرموده اند - و حج بهترین وسیله و عمده ترین طریق است بدفع
 فوائد جسمیه - و سفر حج سفری است شاسعه و عملی است شاقه
 که بکمال کوشش نفس تمام می شود - و حج مکفر خطیات و ادم مصیبات
 ماضیه است به منزل ایمان - و در حج فوائد است :

اولاً - تعظیم بیت الله - به تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است -
 قوله تعالی - *وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا* ،

ثانیاً - موافقت با توارث سیدنا ابراهیم عم و سیدنا اسمعیل
 عم - که آنان دو امامان ملت حنفیه بودند و بنیاد نه عرب - که نبینا علیه
 السلام بیعت با ظهار آن ملت عالی حنفیه شده - لقوله تعالی -
مِلَّةَ اٰبِیْکُمْ اِبْرٰهٖمَ - و لَقَوْلِهِ عَمَّ - قَفَّوْا عَلٰی مَشَاهِرِکُمْ فَاذْکُمْ عَلٰی
اَرثِ مِنْ اَرثِ اِبِیْکُمْ اِبْرٰهٖمَ - الحمد لله ،

ثالثاً - اعلان با بیعت ملت حنفیه و شکر انعام اول ملت خویش ،
 رابعاً - مشرکان عرب حج میکردند ولیکن خلاف دستور ابراهیم
 عم انصاف مشرک بدان میکردند - و تعظیم اصنام بجای می آوردند -
 و اهل مال آنان می ساختند - در اسلام آنهمه حرام شد - و حکم ذکر الهی
 نافذ گردید - و نصاری از سعی منفا و مرده خود را بازمی داشتند - آن
 مشروع گردید - لقوله تعالی - *اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ* ،
 خامساً - بیشتر مردم بلا زاد حج میکردند - و اهل مکه را تنگ روزگار
 میکردند - و میگفتند که ما متوکلانیم - آن ممنوع شد - که بلا زاد حج
 نباید رفت - لقوله تعالی *قَدْ وَّوَدَّ اَنْ یَّاْتِ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی* ،

سادماً - عمره را در ایام حج نامشروع میدانستند - جناب سرور
 کائنات عم در حال حج الوداع امر فرمود که احرام نموده ادلا عمره بجای
 آورده بعد از آن حج بگذارند - اگر چنان نمی شد برای آقای تکلیفی
 می شد - و برای ایشان تجدید سفر خیلی مشکل میگشت ،
 اصل حج ۴ چهار چیز است - شستن - و تفل - و حج - و شستن - و
 زانو راه از شرائط حج است - شستن خیار آورده سر شدن -
 و تفل - بی خوشبوئی شدن - و حج بماند کردن آواز است به تلبیه -
 و شستن خونریزی کردن است ،

و حقیقت حج تذلل نفس خود است بانواعه تقرباً لله الکریم
 و اعلاءً لکلمة الله العظیم پس شکل خود را بشکل اخلاص
 و محبت مشکل کردنی است - و بالحقیقه ترک عادت ماریف خود
 گفتی - چنانچه بدترین عادت مالوف جماع است - و ترک آن
 در احرام حج ضرور است - و چون در قانون شرع بالکل سده
 این باب جائز نیست لاجرم وقتاً فوقتاً ترک آن مشروع گردیده -
 چنانچه کلیت احرام حج و اعتکاف و صوم - و پوشیدن جامه دوشه برای
 صاحب احرام حرام است - چه در باره دوشه بجمعی و شانی و زینتی
 ذنفاخری است - لاجرم قاطباً حرام گردیده - بخلاف باره بغرد دوشه
 که ستر عورت است - و ترک آن سوءالادب است - مگر زمان را
 جامه دوشه پوشیدن باید - چرا که ستر عورت ایشان شرعاً
 بلاجامه دوشه هرگز نمی شود - و آنکه زمان ملک بنگاله در نماز جامه
 دوشه نمی پوشند نماز ایشان نمی شود - چرا که ستر عورت ایشان

بغیر جامه دوخته شرعاً نمی شود - دستر عورت در نماز واجب است -
 و بهتر است آن نماز فوت می شود - و چنانکه قریب و از او رود از ضروریات
 پوشش ایشان در نماز است همچنان در حج نیز پوشیدن ایشان
 جامه دوخته را ضروریست - و شارع پوشیدن جامه دوخته در احرام
 برای زنان روا داشته ،

و کشتن صید بر تی برای مناصب احرام ناجائز و حرام است - ولیکن کشتن زرافه
 جیفه خوار و زغن و موش و عنترب درست است - و ذبح غنایم و خروس و دجاجة
 نیز جائز است - و احرام در حج چون نیت و تکبیر است در نماز - و جای
 احرام اهل مدینه نزد الکلبیه - و اهل عراق ذات غرق - و اهل شام صحفه -
 و اهل نجد قرن المنازل - و اهل یمن یثام است - چه اگر حاجی از خانه خویش
 حین بر آمدن خود به عزیمت حج احرام کند ره نوردان شامع را تکلیفی کشتیدن
 خواهد افتاد - ازان رو شارع قریب تر جای معرفات را بعد احرام فرموده -
 تا آفاقی تکلیفی با احرام نکشد - و شارع حج را با عمره یکبارہ فرض نموده ،
 و حج بر دو قسم است - حج مبرور - و حج غیر مبرور - هر که بلا رفت
 و عسق حج نمود آن حج مبرور است - و جزای حج مبرور جنت است -
 و حاجی از روز حج پاک و صاف چون طفلان مادر زاده می شود - و بخلاف
 آن حج غیر مبرور - لقوله عم حج المبرور لیس له جزاء الا الجنة - و عمره نیز
 نعمت حج است - و با مطامح طهای دین عمره حج اصغر است - و عمره مابین
 عمره مکفر خطیبات مابینهما است - و هر عمره رمضان مساوی یک حج
 است - لقوله عم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة - در خبر آمده که بنگه
 بادعت استطاعت زاد و راه حج بنگه ارد - یهودی یا نصرانی باشد

خواهد مرد - به بشرک رکن اسلامی مشبه بالخروج من الملة
می شود - یهودی و نصرانی نماز میگذارند اما حج نمیکنند - ازان باعث مسلمانان
تاریک حج نیز بهمان ذروه می رسند

سدر می البهار اینک آن سنت ابراهیمی است - و آن قصر مشهور
است که برای دفع شیطان زده شده بود - یا برای تنبیه نفس خود
بگناهی و به تنبیه خاص

و بهی برای آنست که بفعل سیدنا ابراهیم عم نفس متنبه شود
و بایاد شود که سیدنا ابراهیم عم طاعت لویه قصد ذبح بسر خویش کرد -
و سیدنا اسمعیل عم راضی باطاعت پدر و حضرت باری گشت
و ستر خلق آنست که انعام حج کرده شود - و سبب مدعی مفا
و مرده آنست که باجره مادر سیدنا اسمعیل عم از زمزم تا مناد مرده
دویده بود - و آن دوادوشش برای اولاد ایشان یادگار باقی مانده
و اقب گردیده است - و صفت رکن بمانی الان برنامی سیدنا ابراهیم عم
باقی است - و حجر اسود از بهشت برنگ سفید رسیده بود - از گناه
گناهکاران این رنگ گرفته - و رکن های دیگر در ایام جاهلیت
متغیر گردیده

و در حج ۳ ستر نیز فرض است - احرام در میفات - و وقوف بعرفات -
و طواف زیارت - و ۵ پنج نیز واجب است - و قوف مزدلفه - و
سعی - و رمی جمار - و طلق یا قصر سر - و طواف صدر برای آفامی -
و وقوف حاجه اما در عرفات حج است - و اگر به ترتیب سنا حکم حج نذره
واقع شود کفارہ بذبح دادن است - و مزدلفه جائی است که آدم عم

با حوا در عرفات ملاقی شده و رانجا یعنی در مزدلفه شب باش
 شده بود - ازان شب باشی مزدلفه یادگار آدم و حوا تا ایندم
 بشروع مانده

عمره تعظیم بیت الله است - و احرام حج و عمره بر ۳ قسم است

اولاً - احرام حج مفرد و عمره مفرد

ثانیاً - قران و آن آنکه احرام حج و عمره معا کرده شود

ثالثاً - تمتع و آن آنکه میقات باحرام عمره تجاوز کرده عمره بجای آورده

احرام شکسته باز احرام حج نمودن شود

و علامت حج مبرور آنست که گاهی از نو اهی و مصیبت سرزد نگردد -

و علامت راغب حج مبرور آنست که دلش بسوی کد این مصیبت

رغبت نکند - و آنکه حج روز جمعه به حج اکبر مشهور است آن غیر متعارف

شرعی است - ولیکن اصح آنست که حج روز جمعه برابر بقناد حج

روزهای دیگر است - و عمره حج اصغر - و حج حج اکبر است - اگر کسی

بحالت خواب در عرفات باشد حج ادا می شود - میدان عرفات

میدان قیامت است

زنان را بدون مصیبت شوهر یا محرم ابدی غیر فاسق به سفر حج رفتن

جائز نیست - و بقناد در تصریح زاد و راحله نوشته اند که شخصی

چنان زاد و راحله دارد که به آمد و رفت ادکافی باشد - و نفقه اهل

و عیال چندان داشته باشد که تا باز آمدنش از سفر حج و اقی

بود - و حرف او تا آمدنش باقی باشد - لهما فی القاضینان - یشرط الوجوب

الحج ای یملک الزاد و الراحلة ذهابا و ايابا و النفقة لاهله و عیاله من وقت

خروجی الی رجوعه و یبقی له آلات حرقته کان علیه الحجج و الافلا ،
 زمان را تأخیر آستانه گفتن باید - چه در آواز ایشان خوب انبعاث
 شهوت است - همین است حج دست حج ،
 و اما طریق بجاء آوردن تمامی مناسک حج و عمره و ترتیب آن مع سایر
 امور و استبداد آن بس محمود و منالاعظم الاکرم زبدة الافاضل قدوة
 الامثال مولوی محمد عبدالرؤف المتخاص بالوحدید حماه بعد المجدید در رساله
 تحفة الحجاج تالیف منیفت خودش (که در حدود سنه ۱۲۷۷ هجریه
 قدسیه در شهر کلکته پیدراییه طبعش آراخته است) بشرح و بسط تمام رقم
 فرموده است - فمن شاء ان یظلم علیها فلیرجع الیها .

پرتو پنجاه و ششم

در بیان زکوة

الزکوة اسمٌ مشترکٌ بین عین و معنی - فالعین القدر الذي
 ینخرجه المزکی من النصاب الی الفقیر - والمعنی فعل المزکی الذي
 هو التزکیة و هو الذي اراده الله تعالی فجعل المزکین فاعلین له ،
 زکوة بمعنی تزکیه کردن و زکوة دادن از مال است در صراح - و صاحب
 قاموس گفته زکوة بمعنی نمودن و تطیب و تطهیر آمده - و شرعاً زکوة
 آنرا گویند که مؤمن مال خود را از ادای زکوة مقدره شرعیه آن
 طبق و ظاهر کند - تا از میان ادای زکوة مال مطیب قبول نمکند و نفع
 حال و مال حاصل شود - سیدی طایه الرحمة فرموده ، • بیت •
 زکوة مال بدرکن که فضاه زرا • چو باغبان ببرد بیشتر دهد انماور

و زکوة مردم دهند در از مرکبی دستهر میکند از گناهان - و زکوة فرض مشربعت
 ما است - و بر است انبیای سلف فرض نبود
 و عبادت بر ۳ سه قسم است - بدنی محض چون صوم و صلوة -
 و مالی محض چون زکوة - و مرکب از هر دو چون حج - اعظم ترین اخلاق
 حمیده انسانی است. جمعی رضات جناب باری است - و ایندب تهنیب
 نفسانی طالب خوشنودی حضرت سجائی - و خداوند کریم ناراض است
 از بخیل و دوست میدارد جوادر - لقوله عم لا یجتمع الشح والایمان
 فی قلب ابدا - در محامد زکوة نصوص قرآنی و احادیث نبوی شاهد حال
 است - و در زکوة فوائد کثیره است

اولاً - مسکین به تنگی روزگار خود ناله بدرگاه ایزد سبحانه نمود -
 رحمت کریمانه جوش زد - و به قلب زکی سخنی جوادی بار داد از بوارق
 الهامی پر تو نزل افکند - و رفع حاجت مستغیث شد - و درین مخصوص
 نظائر کثیره پیش ادنی و اعلی ظاهر است

ثانیاً - بسا اوقات خلائق به تنگی میبشت و فحط روزگار و نامساعدت
 وقت محتاج می شوند - و باعث نمایان تر زوق جان میدهند و بیجان میشوند -
 بهر آن اوان جوادران عالی همت و مخیران اهل دولت بتائید خلائق
 بارزاق و انفاق شان مستفیض از انوار الهی می شوند - و از اذذاب
 قبر خود می سازند - و به بیت خالصه تقرب مقرب حضرت لا شریک له
 میشوند - به نخل قوم سلف را به مالکت انداخته - لقوله عم اتقوا
 الشح فان الشح اهلك من قبلکم

ثالثاً - زکوة مهنذب نفس است از دفع شح - و شح مضر میباد

اداست که بافت مال قرین شسته شد - و او مبتلا خواهد شد بفتاب
 دردناک از گور الهی ان یشاء الله - و بنزیرین زکوة همذب می شود
 نقص انسانی و معترف می شود بخوش اخلاقی و حسن عباد - و مستفیض میگردد
 از انوار قدس - چه سخاوت مترقی میکند مردم را از هیبت حسیه
 دنیه - زیرا که سخاوت بر آسره قاهره بهیبه است بقوت مالکی - و
 دافع ممال نفسی - و بسامراج سایر مخلوق اند برقت جنسیه و انوار مالکیه که
 طبیعت شان بخود منبسط بر انفاق مال میگردد بر حسب احتیاج محتاجین -
 و لا کلام صدقات کثیر خطیبات است - و اکثر علما سوای شریک (العباد
 بالصدقه) که با هر راه شامل این خطیبات کرده اند - قال عمر - فان الصدقات
 مکفر الخطیبات و تزید فی البرکات - و ایضا قال عمر - ان الصدقة
 تطفي الخطیئة كما تطفي الماء النار ،

رابعاً - حب مال بدترین اخلاق و مذموم ترین عادات است - چه
 آنکه دوست میدارد مال را و دنیا را بحرص و ششوره - آنگاه داخل
 نسوای قوله تعالی - وَیُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا کَلَّا إِذَا دُکِّتِ الْأَرْضُ
 دُکَّادَکًا ،

خاصماً - مصلحت نظام مدینه موقوف است بر بذل مال - تا محتاجین
 و فقرا از آنهاک بر جوع و بطش و ارمان شوند - و چون در بذل مال
 بهچو فوائده عوائد مند مج است از ان رو خداوند کریم بخواد ندی
 کریمانه برین است مرحومه زکوة مال را فرض مطلق گردانیده ،
 و در قرآن مجید با ذکر صلوٰه هر جا ذکر زکوة را فرموده - و در آیه شناد
 و دو جا از ان منتهجیم زکوة ظاهر کرده - تا افراطی و تفریطی و انفع نگردد -

و دهندگان را گران جانی حاصل نباشد - و تکلیفی مالا یتقان دست
ندهد - و از برای آن تقدیر و تخمین زکوة و مال فرموده که از آن
مقدرات شرعی کسی را تا بهیچ رسد و نه مال را تلفی

و برای ادای زکوة حریت و اسلام و عاقل و بالغ شدن ضروری -
و برای مالک مالکیت تمامه و فارغ از حاجت اصابه و دین و نصاب
کامل شدن در کار - و مرد و حول بر مال لازم - چنانچه برای کتاب
و برای تجارت زکوة نیست - و بیان نصاب در فطره گذشت -
و حول حول فبری است - و هر که مالک شد باید شش اتمام حول باید
و زکوة بر ۳ سه چیز مقدر است

اولاً - امانات معاشیه است

ثانیاً - زروع

ثالثاً - تجارت

قسم اول ابل و لغر و گاو میش و غنایم - و قسم ثانی اقوات
و ثار - و قسم ثالث از اشیا یکبار خرید و فروخت در جای ربح
داشته شود

و مستحق زکوة محتاجانند - اعنی فقرا و مساکین و انبای سبیل و
غارمین و غامل که بگرفت صدقات و هر ما سورا نند - و مکاتبین که استعانت
برای آزادی رقبات خودشان میکنند - و مدیونی که ادرا صورت ادای
دین بیکبار نبوده باشد - فقرا آنانند که مالک مادون نصاب اند - و
مسکین آنکه برای او چیزی نیست - و این سبیل آنانند که غریب
منقطع المال اند - و غارمین مجاهدین نهید صحت اند - ولیکن ازین مستحقان

مستحق عالم افضل است از جاهل - لها فی العالمگیری - التصدق
 علی الفقیر لعالم افضل من التصدق علی الجاهل کذا فی الزاهدی
 و زکوة و اذن جائز نیست رکبسی را که صاحب نصاب باشد بکدامین وجه -
 لها فی الهیة - لا يجوز دفع الزکوة الی من یملك نصابا من ای مال
 کان - او - و بکذا فی العالمگیری - و زکوة سواهی - مستحقین اهل اصنام
 دیگر امر دادن نیز درست نیست - و اگر داده شود ادا زکوة نخواهد شد -
 لها فی القاضینان - ولا يجوز صرف الزکوة الی الکافر حربیا کان او ذمیاً
 و اهل بدعت را نیز زکوة دادن درست نیست - لها فی الدر المنحار
 لا يجوز دفعها لادل المدع - و بنی شمر را نیز زکوة دادن درست نیست
 لقوله عم - ان هذا الصدقات انما هی اوساخ الناس و انما لا تحل
 لمحمدیم و لا لآل محمد عم - و لها فی القاضینان - بنو هاشم الذین
 لا یحل لهم التصدق آل عباس و آل علی و آل عقیل و آل جعفر
 و ولد حارث بن عبد المطلب رض - او -

و در فاکرده است فرستادن زکوة از جای بود باش خود بجای دیگر - ولیکن
 بامعت کراهت نیز بجای دیگر از برای اقارب محتاج فرستادن جائز است -
 لها فی العالمگیری - و یکره نفل الزکوة من بلد الی بلد الا ان ینقلها
 الانسان الی قرابة - الی قوله - و ان کان مکروهاً - و لها فی الفتاوی
 الشراعیة - الافضل ان یتصدق بزکوة ماله علی فقراء بلده فیها
 النصاب و لا ینخرجها الی موضع اخر الا اذا كانت ثمة اقرباء محتاج
 و در تقسیم بر اقارب اعتبار صبه و ذوی الارحام است - و جانب پدر را
 در همان بر جانب مادر است - و در تصدق بزکوة مکان وضع مال را

اعتبار است - لها فی العالمگیری - المعتبر فی الزکوة مکان المال -
 و بغوض مال زکوة قیمت آن مال دادن درست است - لها فی
 الفایدهنجان - و يجوز دفع القيمة فی الزکوة - و لها فی الفتاوی السراجیه
 دفع القيمة فی باب الزکوة جائز

و زکوة و فطره و جمیع موقوفه از دست راست خویش بدست
 مستحق باید داد - به صدقات را خداوند کریم بید خود میگیرد - پیش
 از آنکه بید سائل می آید - لقوله عم - ان الصدقة تقع بید الله عز وجل
 قبل ان يقع بید السائل - و در تقسیم زکوة چون تقسیم فطره شخص
 واحد را دادن افضل است اگر بقدر نصاب نباشد - لها فی العالمگیری
 و الدفع الی الواحد افضل اذا لم یکن المدفوع نصابا - او
 در کم از ۵ پنجم شتر زکوة نیست - و در مادون ۲۵ بیست و پنجم شتر
 در هر پنجم یک کوسبند زکوة است (بشرطیکه آن شتر آن
 در هرگاه هر مد و یک سال تمام بگذرد - و در شتر آنکه در خانه غلف
 خورد زکوة واجب نیست) و در ۲۵ بیست و پنجم شتر یک ماده پنجم شتر
 که در سنه دومین پانجاه باشد - تا ۳۵ سی و پنجم شتر - و بر بالای آن
 تا ۴۵ چهل و پنجم شتر یک ماده پنجم شتر که با ۳ سوم سال نهاده باشد -
 و بر بالای آن تا ۶۰ شصت شتر یک ماده پنجم شتر که بسال چارمین
 پانجاه باشد - و بر بالای آن تا ۷۵ هفتاد و پنجم یک ماده پنجم که
 بسال پنجمین پانجاه باشد - و بر بالای آن تا ۹۰ نود و دو ماده پنجم شتر
 که بسال سوم پانجاه باشد - و بر بالای آن تا ۱۲۰ - یکصد و بیست -
 ۴ و ماده پنجم شتر که بسال چهارم پانجاه باشد - و بر بالای آن

تا ۳۵۵ چهل و پنج (زائد بر یکصد و بیست) مذکور الفوق در هر ۵ پنج
 یک شاة - و بر بالای آن باز به حساب مرقوم بالا زکوة دادنی است ،
 در گاو و گاو میش بکم از ۳۰ سسی زکوة نیست - و از ۳۰ سسی
 تا ۳۹ سسی و نیز یک گوساله نری یا ماده که بسال ۲ دوم پانهاده باشد - و بر
 ۳۰ چهل - یک گوساله نری یا ماده که در سال ۳ سوم پانهاده باشد - و بر بالای
 آن تا ۶۰ شصت به حساب آن - و بر ۶۰ شصت دو چند پنجم بر ۳۰ سسی
 مذکور شد - یعنی ۲ د و گوساله نری یا ماده که در سال ۲ دوم پانهاده باشد -
 و بعد از آن بر هر ۳۰ سسی یک گوساله نری یا ماده که در سال ۲ دوم پانهاده
 باشد - و بر هر چهل یک گوساله نری یا ماده که در سال ۳ سوم پانهاده باشد ،
 و در غنایم بکم از ۵۰ چهل زکوة نیست - و از ۵۰ چهل تا ۱۴۰ یکصد
 و بیست گوسپند واحد - و بر بالای آن تا ۲۰۰ دو صد ۲ د و گوسپند -
 و ۶۰ همین طور بر هر صد یک گوسپند زکوة واحد است ،

باید دانست که در غنایم بز و میش داخل اند ،

و در زروع د ثمار عشر آن زکوة است ،

و در طلا بکم از بیست مثقال زکوة دادن ضرور نیست - و نیز در نقره
 بکم از ۲۰۰ دو صد در هم زکوة واجب نمی شود - و در ۲۰۰ دو صد در هم نقره و
 بر بالای آن هر قدر یک باشد و در ۲۰ بیست مثقال طلا و بر بالای آن هر قدر یک
 شود حصه چهلیم آن زکوة دادنی است - خواه آن طلا و نقره از قسم
 زیورات باشد یا اسباب و اجناس - و خواه گداخته باشد یا
 بخر آن - و شرفای طلا و نقره غرض تجارت شرط نیست ،
 در زر و اشرفی هر دو بر وفق درهم و مثقال شاهی زکوة واجب

خواهد شد - لما فی الفتاوی السراجیة - الزکوة فی الفلوس الرائجة
 کما فی درهمنا الیوم لا نجب ما لم تکن قیمتها مائتی درهم من
 الدرهم التي تغلب النقرة فیها علی الغش او عشرين مثقالا من
 الذهب ولا یشترط فیها التجارة - اهـ ،

و یکت درهم شرعی بر ۷۰ مثقال جو - و مثقال شرعی بر ۱۰۰ مثقال جو می شود -
 لما فی الدر المختار - فیکون الدرهم الشرعی سبعین شعيرة و المثقال
 مائة شعيرة - اهـ - ولیکن اعتبار وزن بوزن که مظهر است - لما فی
 الاشیاء و الظاهر - الاعتبار لوزن مکه - اهـ -
 و دو مد درهم باعتبار سکه مردجه دیار ما ۵۰ پنجاه روپی می شود -
 کما حققه اکثر العلماء الدهلوی ،

و نیز بر نوت و پراسری نوت که هر دو کاغذ زراست - باعتبار
 دراهم زکوة واجب خواهد شد - چه بزرگتر آن نوت بازرگانه موجود
 بدست می باشد و در ای مذکوره بالا در دیگر اجناس تجارت باعتبار
 قیمت بر وفق دراهم زکوة واجب خواهد شد ،
 و براسپ زکوة نیست اگر برای تجارت نباشد - اللهم زدني
 علما و انفعني به و ارزقني نصيب صحبة الصالحين ،

پرتو پنجاه و هفتم

کتاب الصيد و الذبایح

صید در لغت بمعنی شکار کردن است - و عموما شکار کرده شده را

گوبند - ارضی مصدر مبنی علی المفعول است - صاحب مظلانی
 و اشعاعات السموات فرموده که چنین ثابت شده که نفس نفیس
 حضرت رحالت ماتب معلوم گاهی شکار کرده - ولیکن تحریر آن
 فرموده - و اجماع بر آن منعقد است

و ذبح بفتح و کسر بمعنی گلو بریدن مذبح آمده - و بفتح از آن
 بار اقدوم بر نهج شرعی مستقیم گردیده

مخفی نیست که حصول و اکتساب طهارت انسانی موقوف بر حفظ
 صحت بدنی در دفع امراض جسمانی و روحانی است - و بالاجمال
 بر حضرات حکماء روحانی و جسمانی صحت انسانی و عاقبت ابدانی را
 موقوف طایفههاست مراغذیه و اشربیه مناسب حال - به اکثر اوقات
 باغذیه بارده خامضه آنهاک قوت جسمانی و عروض عوارض مهملکه ابدانی
 میگردد - و بسا آن چنان اغذیه است که به کیاسوس و کیوسوس آن
 بیئات دیره خسیه نفس انسانی لوله می شود - و بیجان و صورت
 آن قوت انسان مرتابه با شیاطین و دور دست از ملائکه ملا اعلی
 میگردد - پس ضرر افتاد که نفس انسان محتاط باشد از استعمال آن
 اغذیه فاسده - و تصریح آن فاسدات در مبادی بس ضرر - و علم آن
 اجماع است را واجب و لایمی - از آن رو برضی از آن که توبه میگردد
 انسان را هر آن از ماکولات فاسده که اجتناب واجب است
 خداوند کریم آنرا با نسیامی چند منقسم گردانیده

اولاً - خداوند کریم به غضب قاهره و نصفت عادل قومی را از
 سفاقت شان بر بنا به غضب خود فرموده شکل جانوران هم شکل

و مسح ساخته - چون بوزند و خنزیر - که این جانوران بدترین جانوران
 و منسوب علیهم اند نزد حضرت خداوند کریم - و قومی باعث لعنت
 و غضب باری همشکل آن جانوران منسوب علیهم گردیده اند - و
 بر اینه آن جانوران از تیره رحمت در شایع ضلالت افتاده اند -
 پس خون و لحم آن جانوران نیز غالباً اشد ناپاک بوده است - حتی که
 دنیا هم فرموده که خنزیر پلانی است در دنیا تا زمانیکه حضرت عیسی هم
 باز تشریف در دنیا آورده قبل عام جنس خنازیر نکند - بنا بر این از
 خوردن گوشت این جانوران اشد احتیاج ضروری و واجب است
 اسلامی است - و شارع بخوردن خنزیر مصلحتی در حرمه اشد تاکید
 نمی فرموده - و چون بوزند و موش کسی نمی خورد از آن از خوردن شش
 نمی تاکید فرموده - تا نفس انسانی بخوردن آن گوشت خصاست
 مضر ملکات روحانی انسانی پیدا نکند

فانیاً - جانوران سبع اعنی درنده که خلقت ایشان بر نفس
 و جرح و صولت و قسوت قلب است - بهضم گوشت این جانوران
 خون متولد در نفس انسانی نفس انسان را بهمان خصاست مبتلا
 میکند - از آن باعث آن جانوران را خداوند کریم حرام کرده

فَاللَّأ - جانور اینکه خلقت جبلی شان منبسط بر ایدای ناس
 است - آن جانوران قبول الهام شیاطین نموده اند - چون مار و کرم
 و غیر ذلک - پس شرعاً خوردن لحم شان حرام شده

و ابعاً - جانور اینکه مستتر افرو داند چون غاره و حشراة
 الارض - لحم اینها نیز حرام گردیده

خامساً - جانورانی که همیشه شان در نجاسات دیر است و حیث
خوراکی و مخاربت آنها است حتی که این شان فاشی از آن گردیده -
تذمی آنها نیز حرام شده .

سادماً - چهار که آذیشان محبوب شیاطین است - دانه شدن
آواز چهار تعوذ خواندن مشروع است - لئولا عم - اذا سمعتم نهنق
الجمار فتعوذوا بالله من الشيطان فانه رأی شیطاناً - لعمرش نیز
حرام گردیده .

سابعاً - میته و متردیه و نطیج و خورده سباع که در آن همیت
آن جانوران اثر میکند - و این همه گوشت بدان جهت خبائث موزیه
گردیده - که خداوند کریم مصلحتی بهندگان خود را از خوردن آن گوشتها
نهی فرموده حرام ساخته - و نیز جمهور اهلای جسمانی موافق اند بر آنکه
گوشت جانوران مکتوبه بالا مضر بدان انسانی است - پس خوردن
گوشت آن جانوران حرام است طبعاً و شرعاً .

ثامناً - ذبح مشرکین و ماأهل به لغیر الله خواه عند الذبح باشد
ماقبل آن حرام - چه پیشین مشرکین عرب بدان نهج یعنی باهمال
ذبح می کردند - و گاهی فقه گان نیز به عمل می آوردند - از آن رو شارع
از خوردن گوشت آن ذبیحه نهی تأکید فرموده - چرا که فسخ ذبح بذبوح
اثر میکند - پس ضرور افتاد که از آن روح جانوران ماکول بنام خدا
کرده شود - زیرا که چون خداوند کریم ایاحت علی ما رزقهم من بهیمة
ولا طعام کرامت فرموده بنام خداوند کریم قبول آن نعمت کردن
ضرور - و در کفران نعمت لازم می آید .

قاصعاً - بمحوس افشردگی گاو و شق شکم نموده جانوران ماکول
 را می خوردند - در شرعیعتنا آن چنان استنمال حرام گردیده ذبح
 و سحر در اراقدم مشروع شده - و در ذبح و ذقانه است
 اولاً - اراقدم مسفوح که آن غالباً نجس و حرام است
 ثانیاً - ذبح و نحر شعاری از شعائر ملت حقیقه است - و باید که
 اهل اسلام بانصرام شعائر ملت حقیقه خویش باهتمام تمام
 مذهب نقص باشند - و بدین دتیره ذبح و نحر از انبیای ماسافت
 مشروع بوده است

ذبح بر دو قسم است - اضطراری - و اختیاری - ذبح اضطراری
 طعن و جرح و خونریزی از هر موضعی که شود بوده است - لمانی قنای
 السراجیه - قال رضي الله عنه الذكوة الاضطرارية هو الطعن
 والجرح و انهار الدم في اي موضع كان که ذکر آن بعد ازین می آید -
 و اما ذکوة اختیاری پس رکن آن ذبح است در گوسپند و گاو و غیره
 و نحر در شتر - لمانی العالمگیری - و اما الاختیاریة فرکنها الذبح
 فيما يذبح من الشاة و البقر و النحر فيما ينحر و هو الابل - او - و ذبح
 مشروع است برای جانوران انسی که آن جانوران بلا ضرورت
 مجزبند بجم اضطراری حال نخواهند شد - لمانی العالمگیری - الاصل
 ان الانمي اذا توحش و وقع العجز من الذكوة الاختیاریة يحل
 بالذکوة الاضطراریة کذا فی الظهیریة - چنانچه ماکیایی بر شجر آوینان
 شد و صاحبش بآن رسیدن نمی تواند و خوف مرگش نیز لاحق
 اندران حالت بذبح اضطراری میراندن حقن خلال خواهد شد - لمانی

الفتاوى السراجية - ودجاجة تعلقت بشجرة لا يصل اليها صاحبها
ويخاف عليه الموت فرماها فانه يؤكل - اه - ودر ذكوة اختيارى بریدن
طاقوم که بحر اى نفس است و درى که بحر اى طعام است و در گ
که جانبین کردن واقع است و آنرا اودجان نامند و از آن دو رگ آمد شد
دم سفوح است - ضرورى است - پس اگر آن چهار چیز وقت ذبح
بالکل نبریده شد پس آن ذبیحه بالاتفاق حلال است - و اگر اکثر آن چهار
بریده شد پس حسب قول مفتی بر امام ابو حنیفه آن مذبوح حلال
خواهد شد - لها فی البیضاوی - الذکوة فی الشرع انقطع الحلقوم
و المرى - اه - و لها فی العالمگیری - العروق التي تقطع فی الذکوة
اربعة الحلقوم وهو مجرى النفس و المرى وهو مجرى الطعام
و الودجان وهما عرقان فی جانب الرقبة یجرى فیهما الدم فان
قطعت کل الاربعة حلت الذبیحة و ان قطع اکثرها فذلک عند ابی حنیفه
رح - و فی فتاوى السراجية - موضع الذکوة الاختیاریة ما بین
اللیثة او اللحنین - و فی الهدایة - العروق التي یقطع فی الذکوة
اربعة الحلقوم و المرى و الودجان

و ضرور است که ذبح قبل مرگ واقع شود - موای مید که حکم آن
چه اگانه است - و علامت حیات قبل الذبح دو چیز است - حرکت مذبوح
بعد از ذبح - یا بر آمدن خون از وی - و اگر بخوبی علم حیات مذبوح
قبل ذبح بوده باشد پس لحاظ این دو امر ضروری است - لها
فی الناضیحان - ان علم حیاته عند الذبح ولم یتحرك ولم ینخرج
منه الدم اصلا اکل - و لها فی العالمگیری - ذکر فی بعض الفتاوى

انه لا بد من احد الشيتين إما التحرك وإما خروج الدم فان لم توجد
لا يعلى - وايضا فيه - اما ان املت حياتها يقينا وقت الذبح
أكل بكل حال،

و برای شتر نحر است - و اگر گوسن ذبح کند جائز خواهد شد
بگراحت - و در گاو و گوسفند ذبح مسنون است - و اگر گوسن نحر
کند جائز خواهد شد با کراحت - لما فی الهدایة - والمستحب للابل
النحر فان ذبحها جاز ويكفره والمستحب في البقر والغنم الذبح
فان نحرهما جاز ويكفره،

ذبح مسلمانان و یهودیان و نصاری و زمان مسلمانان و یهودیان
و نصاری درست است - و طفلان ایشان اگر با دای بسم الله
و ضبط آن حیثیتی دارند ذبح آنان نیز طلال خواهد شد - ورنه
نخرا به شد - و یهودی و نصاری اگر با بسم عزیر یا مسیم عم
ذبح کنند آن ذبیحه حرام است - و ذبح مشرک دست پرست
و آفتاب پرست حرام است - لما فی الهدایة - ذبیحة المسلم
والکتابي حلال - و لما فی الطهیرة - ان ینکون ملته التوحید
دعوی و اعتقاداً کالمسلم او دعوی لا اعتقاداً کالکتابي - و لما فی
النماضخان - کذا ذبیحة الیهودی و النصرانی حلال لما فی العالم کبیری
منها ان ینکون مساماً او کتابیاً فلا یؤکل ذبیحة اهل الشرك والمرقد -
اه - و ایضا فيه - والمرأة المسلمة و الکتابیة فی الذبح کالرجل -
اه - و لما فی التماضخان - و صنف منهم ینکرون النبوة و الکتب
اصلاً و یعبدون الشمس فہم کعبدة الارثان لا یؤکل منہم ولا یحل

ذبيحتهم - اه - ولما في الهداية - و يحل اذا كان يعقل التسمية
 و الذبيحة و يضبط و ان كان صبيها او مجنوناً او امرأة اما اذا كان
 لا يضبط ولا يعقل التسمية فالذبيحة لا تحل و لما في الكفاية -
 اما يحل ذبيحة الكتابي فيما اذا لم يذكر وقت الذبح اسم مزبور
 از اسم مسيم و اما اذا ذكر ذاك فلا يحل

ضرور است که ذبح کننده وقت ذبح بسم الله الله اکبر گوید
 هر زبانیکه خواسته باشد - و اگر ذابح قصد ترک بسم الله کند
 ذبیحه حرام و غیر قابل خوردن خواهد شد - و نیز اگر وقت ذبح دیگر
 بسم الله گوید و ذابح ساکت باشد غیر از او شش ذبیحه حرام
 خواهد شد - و در هر ذبح ندانگانه بسم الله گفتن ضروری است -
 و در میان ششم الله و ذبح سه عمرت باد کرد که بقتل ذبح حرام میشود -
 و چیزی دعا قائل تسمیه ذابح خواندن ممنوع نیست - و اگر سهواً
 ترک بسم الله نموده باشد ذبیحه حرام نمیشود - لما في العالم الكبرى
 و من شرائط التسمية ان يكون التسمية من الذابح حتى لو سمع
 غيره والذابح ساکت و هوذا كره غير فاس لا يحل - و ايضاً فيه -
 ومنها التسمية حاله الذكوة عندنا باي اسم كان الي انزل
 سواء كانت التسمية بالعربية او بالفارسية او اي لسان كان آه
 و ايضاً فيه - لا بد ان نجد اكل ذبيحتهم تسمية عليه و ايضاً فيه -
 المستحب ان يقول بسم الله الله أكبر بدون الواو - و هو الواو ويكبره
 و في الهداية - و ان ترك الذابح التسمية عمداً فان ذبيحة صبيحة
 لا تؤكل - و ايضاً فيه - لقوله هم المسلم ينذهم على اسم الله تعالى

سمی اولم یسم - و فی الدر المختار - والدعاء قبل التسمية او
 بعد الذبح لا بأس به - بیشتر مشر کین عرب میتة مسخور دند - و
 محضور رسالت مآب معلم عرفه دادند که گو سپند مرده کشته کیست
 سید العالمین عمر فرمود که کشته آفریننده است - بی ادیان گفتند
 که دا عجبها کشته یاران تو و سنگ و چرخ طالع و پاک است - و کشته
 خدا حرام و ناپاک - از آن دو سه بخاطر اهل اسلام بیداشد -
 خداوند کریم بنهی ناکیدی سوزمان را به نخوردن جانور اینکه بنام خدا ذبح
 نشده انداز فرموده و بشارت داده - قوله تعالی - وَلَا تَأْكُلُوا
 مِمَّا لَمْ يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - اما ابو صفه رح سیانرا
 بجواز داده

و خوردن میتة فسق است - اعنی مذبوح که به اسم الله ذبح نشد
 خوردن آن مذبوح فسق است - لما فی الاکشاف - و ان اكله لفسق
 او جعل ما لم یذکر بسم الله علیه فی نفسه فسقا،
 و جائز است ذبح بقشر قصب که آرایطه می نامند - و از مرده که آن
 سنگ مفید بر تیز است مثل کارد - و از هر شی که از آن خونریزی
 شدن تواند - و مستحب است که ذبح کرده شود بالآهنی بر تیز چون کارد و شمشیر
 و غیر ذلک - و صحیح آنست که بغیر آله آهنی ذبح کرده است - اما
 خوردن آن جانور جائز و در سبت است - لما فی الهدایة - و یجوز
 الذبح باللطمة و المردوة و کل شیء انهر الدم - آه - و لما فی الدر
 المختار - او بلطمة ای قشر قصب او مردوة هی حجاب بیض
 کالکمین یدبح بها الی اخر القول حل عندنا مع الکراهة

ولما في العالم الكبرى ويستحب في الذبح حالة الاختيار ان يكون ذلك بالذبة حادثة عن احد بد كالسكين والسيوف ونحو ذلك ويكره بغير الحديد،

وسنت است که جانور ذبح شدنی را قبله رخ کرده خواهد بود ذبح کرده شود و دستر را برها قائم داشت و سحر کرده خواهد شد - و اگر قبله رخ نکرده ذبح کرده شود مکروه خواهد شد - لما في العالم الكبرى - والسنة ان ينحر قائماً معقول اليد اليسرى فان اضجعه جاز والاول افضل والسنة في الشاة والبقران ينبح مضطجعة لانه امكان لقطع العروق ويستقبل القبلة في الجميم - ولما في البحور الا خلاطى - اذا ذبحها بغير توجه القبلة حلت ولكن يكره - ولما في الدر المختار وكره ترك التوجه الى القبلة لمخالفة السنة،

اگر کسی بآدم کند امی امیر ببرزگ کند امی جانور ذبح کند گو وقت ذبح نام خدا ذکر کرده شود تا هم مذبح حرام خواهد شد - چرا که داخل ما اهل به بغير الله شد - و اگر برای ضیافت مهمان ذبح کند حرام نخواهد شد - لما في الاشياء والنظام - ذبح لتقديم الامير او لواحد من العلماء يحرم ولو ذكر الله و لضيف لا - ولما في الدر المختار - يحرم لانه اهل به بغير الله ولو وصله ذكر اسم الله تعالى ولو ذبح للضيف لا يحرم لانه سنة الخليل واکرام الضيف واکرام الله تعالى،

بايد دانست که حيوانات ما کول بر دو قسم اند - قسمی از ان را بلا ذبح خوردن حلال است - و قسمی بذبج - به حیوانات بر دو قسم اند - یکی همیشه در یا مسکنند - و دیگری همیشه بخشکی - حیوانات دریایی جمله حرام - مگر نه هبنا

ماهی با نواعه حلال است - و رای طافی که عبارت از خود بخود مرده باشد
 لها فی العالمگیری - الا السمک حاصه فانه یحل اكله الا ما طفامنه -
 و لیه فی الدر المختار - و انواع السمک بلا ذکوة - و ما ر ماهی
 و بریت نیز طال است - لها فی الکفایه - لا یاس باکل الجریث و العار
 الماهی و هما نوعان من السمک ،

ماهی و مانج در جانوران بحری و بری بلا ذبح خوردن طال - لها
 فی السراجیه - انواع السمک و الجراد حلال لا یشرط فیه
 الذکوة - و فی العالمگیری - لا یاس باکل الجریث و العار الماهی
 بلا ذکوة آه - مانج مرده نیز طال است خواه بسبب خاص مرده باشد
 یا بلا سبب - لها فی العالمگیری - الجراد یؤکل مات بعلة او بعیرة آه -
 قاعه کایه طلت و حرمت ماهی آنست که اگر ماهی بلا سبب
 ببرد مرده باشد اعنی خود بخود مرده باشد آن ماهی حرام است - و اگر
 بوج خاص چون تنگی مکان یا جدا شدن از آب یا مفید شدن از
 اختیار خود بمیرد طال است - و ماهی که خود بخود بمیرد آن ماهی را
 طافی میگویند - لها فی الکفایه - المراد من الطافی ما يموت حنف
 انفة من غیر سبب حادث - و لها فی العالمگیری - و الاصل ان
 السمک منی مات بسبب حادث حل اكله و ان مات حنف
 انفة لا بسبب ظاهر لا یحل اكله - لیکن ماهی که از نابیدن آب
 یا از سردی آب بمیرد پیشش امام ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حرام
 است - و پیشش امام محمد رح طال - و فتوی بر قول امام محمد رح است -
 لها فی العالمگیری - و روی من محمد رح انه یؤکل لانه مات بأفة

ولانه قد يموت بسبب برودة الماء وكدورته فيحال بالموت عليه - وهذا ارفق بالناس - كذا في محيط السرخسي - وعليه الفتوى - وكذا في الجواهر الاخلاطية - وليكن احياء آنت كبر قول شيخين اتباع كنه - و صاحب كفاية غالباً سوى حرمت ميل کرده - لها في الكفاية - اما اذا ماتت بحر الماء او برودة فقيه روايتان في احد الروايتين يؤكل او جود السبب لموتها وفي رواية اخرى لا يؤكل لان الماء لا يقتل السمك حاراً كان او بارداً - ماهي که در بطن ماهی يافته شود خوردنش جائز است - لها في الكفاية - لو وجد في بطن السمك سمكة اخرى فانها تؤكل لان ضيق المكان سبب لموتها - و اگر سگه قدری از ماهی خورده و بعد از آن چون شکم آن ماهی باره کرده شد درون شکمش ماهی دیگر صحیح یافته شد - پس درین حال نیز آن ماهی که از شکمش برآمده طلال است و خوردن آن درست - لها في العالمگیری - وان اكلها كلب فشق بطنها فخرجت السمكة تؤكل اذا كانت صحيحة ، جانوران برمی بر چند قسم اند - آنسی اهلای - و آنسی متوحش - و متوحش - و جمله آن بر سه قسم اند - اولاً - انکه برای شان قاطبه خون نیست چون مانع و زنبور و گیس و عنکبوت و غیر آن - پس سواهی مانع اقسام این قسم خوردن حرام - و مانع طلال بالاتفاق است - لها في العالمگیری - فما لادم له مثل الجراد والزنبور والذباب والعنكبوت والخنفاء والعقرب والبغاء ونحوها لا يحل اكله الا الجراد خاصة - نافيا - جانور انکه برای شان دم مسفوح

یعنی خون جاری نیست - چون مار و حشرات الارض و این عرس
 و موش و غیره - و اینها بالاتفاق نجس است یعنی ما حرام - و خوردن این
 جانوران ناجائز - لهما فی العالمگیری - و لا خلاف فی حرمة هذه الاشياء -
 ثالثاً - آن قسم جانوران که در اجسامشان هر قسم خون است -
 و آن بر چند قسم است - اولاً - مستانس اهلی - چون شتر و گاو
 و غنم که بالاتفاق طلال است - ثانیاً - متوحش - چون آهو و لعل الوحش
 و ابل الوحش بالاتفاق طلال - ثالثاً - مستانس سبع چون سگ
 و گربه اهلی و فهد بالاتفاق حرام - و متوحش سبع - و ذیناب سبع -
 چون شیر و غیره جمله حرام - و سبع آرا گویند که آزار دهنده باشد -
 و ذیناب آرا گویند که از دندان قرین ترین ربا صیات شکار میکنند -
 و عادتشان آزار دادن باشد - لهما فی الارض المختار - و لا یحل
 دوناب • یصید بنا به فخرج نحو البعیر • او مخلب • یصید
 بمخلبه ای ظفره فخرج نحو الحمامة • من سبع • بیان لذیناب
 و السبع کل مختطف منتهب جارح قاتل عادة او طیر - اه - نوب
 عادت سبع است - و فظف عادت طیر است - و فی الحقیقت
 طیر بنجاب و سبع بدان شکار میکنند - و الی جارح این
 مرد و همین است - لهما فی الکفایة - قالوا المراد بالناب و المخلب
 ما هو سلاح منهما بان یصید بهما - ولیکن گاو میش داخل بگاو
 است - و در بیان اضمحیه بیان آن در گذشته است - و فر وحشی طلال
 است اگر چه اهلی هم شود - لهما فی العالمگیری - الحمار الوحشی
 اذا صار اهلیا یوضع علیه الاکاف فانه یؤکل - و فر اهلی حرام